

نجات جان پسر بچه

روزي مردی جان خود را به خطر انداخت تا جان پسر بچه ای را که در دریا در حال غرق شدن بود نجات دهد. اوضاع آنقدر خطرناک بود که همه فکر می کردند هر دوی آنها غرق می شوند. و اگر غرق نشوند حتما در بین صخره ها تکه تکه خواهند شد. ولی آن مرد با تلاش فراوان پسر بچه را نجات داد. آن مرد خسته و زخمی پسرک را به نزدیک ترین صخره رساند. و خود هم از آن بالا رفت. بعد از مدتی که هر دو آرامتر شدند. پسر بچه رو به مرد کرد و گفت: «از اینکه به خاطر نجات من جان خودت را به خطر انداختی متشکرم» مرد در جواب گفت: «احتیاجی به تشکر نیست. فقط سعی کن طوری زندگی کنی که زندگی ارزش نجات دادن را داشته باشد!»

تعطیلاتتان مملو از سلامتی باد

دوستدار شما مشاور

دیدن نادیده ها

این داستان در مورد یک پسر خرد سال است که به علت ابتلاء به سرطان در سن سه سالگی بینایی خود را از دست داد. این پسر «بن آندروود» نام داشت.

همه ما می دانیم که از دست دادن بینایی سبب مختل شدن بسیاری از آرزو ها، اهداف، فعالیتها و... می شود. اما در مورد بن مسائل قدری متفاوت بود. او چند سال پیش توانست از فن آوری «اکو لوکیشن» استفاده کند. یا بهتر بگوییم آن را شبیه سازی کند. این همان روشی است که خفاش ها و دلفین ها برای شناسایی محیط اطراف خود از آن استفاده می کنند. یا به عبارت دیگر به این شکل می بینند.

به زودی مشخص شد که مهارت بن از حد انتظار فراتر رفته و تا جایی پیش رفت که دانشمندان از توجیه علمی آن درمانده شدند. او با تولید چند صدای ساده با دهان خود و با توجه به انعکاس آن می توانست مانند هر کودک دیگر کارهای روزمره خود را انجام دهد.

بن اسکیت می کرد. با بچه های محل کیک پال بازی می کرد. و حتی یک بار برادر خود را از ماری که در حال حمله به او بود، آگاه ساخت و جان وی را نجات داد. بن حتی می تواند تفاوت یک اتومبیل سواری پارک شده در کنار خیابان را با یک کامیون بیان کند. و همه اینها فقط با صدایی که با دهان خود تولید می کرد کار می کرد!

بن توانایی شگفت انگیزی داشت چون توانست یک ضعف جسمی را تبدیل به منبعی برای خلاقیت کند. سپس مهارت خود را تقویت کرده آن را تبدیل به نقطه قوت خود کند. فرق بن با انسان های معمولی اینست که او راكد و منفعل نیست و وقتی بینایی خود را از دست داد حاضر به قبول زندگی در شرایطی پایین تر از مطلوب خود نشد. در عوض حقایق را قبول کرد و در جهت تقویت داشته های خود گام برداشت.

در اینجا نمونه ای از چیرگی بر مصیبت را خواندید و من از شما می خواهم که آنرا با قلب و جان خود درک کنید. اگر پسر خردسالی بدون چشم می تواند همه کار کند و گاه از افراد بینا هم بهتر عمل کند، آیا شما نمی توانید در مبارزه زندگی پیروز شوید؟ آیا نمی توانید زندگی موفقی بسازید که نه تنها خود بلکه دیگران هم از توانایی های شما سود ببرند.

مشاور شما

سماجت و موفقیت

یکی از کلیدهای موفقیت در هر کاری پافشاری و ثابت قدمی است. وقتی که فهمیدید که دقیقاً چه کاری می خواهید انجام دهید، ناگهان در برابر خود فهرست بزرگی از کارهایی می بینید که باید انجام دهید و معمولاً در آغاز شور و شوق بیشتری برای انجام کارها وجود دارد ولی برای موفقیت درست زمانی است که شور و شوق شما کم می شود یک چیز دیگر هم احتیاج دارید و آن پافشاری در انجام کارهاست. سماجت همانند یک عضله است هر چه بیشتر تقویت شود قوی تر می شود. به علاوه شما هم قوی تر شده اید و مهارتها و تجارب بیشتری بدست آورده اید. پس به موفقیت نزدیکتر شده اید.

در راه رسیدن به هدف همیشه موانعی ایجاد می شوند که در برخورد اول عبور از آنها غیر ممکن به نظر می رسد. این موانع را به عنوان قسمتی از زندگی خود فرض کنید. فرض کنید شغل شما پایداری در پیمودن مسیر برای عبور از این موانع است.

اگر این موانع در زندگی شما وجود نداشتند شانسی برای به مبارزه طلبیدن خود نداشتید. و زمانیکه به موفقیت می رسیدید دیگر شیرینی آن موفقیت را نمی چشیدید. هدف خود را تبدیل به یک مبارزه یا رقابت کنید.

اگر در زندگی افراد موفق مطالعه کرده باشید متوجه می شوید که اکثریت آنها بیشتر با شکست مواجه شده اند تا با موفقیت. ولی آنها یک تفاوت اساسی دارند و آن پافشاری در رسیدن به هدف است. هر بار که فرد موفق به مانعی برخورد می کند یا شکست می خورد دوباره باز می گردد و با قدرت بیشتر ادامه می دهد. و در نهایت به آن موفقیت بزرگ می رسد. بله در پشت هر موفقیت بزرگ شکستهای کوچک و بزرگی وجود دارند که آن فرد اگر در راه خود ثابت قدم نبود و بعد از هر کدام از آن ناکامی ها متوقف می شد اکنون صاحب چنین موفقیتی نبود.

به عنوان مثال والت دیزنی ۳۰۲ بار برای پروژه اول خود از طرف سرمایه گذاران جواب رد شنید ولی هر بار از نو شروع کرد. این پافشاری و سماجت در رسیدن به هدف سبب شده که هنوز پس از سالها میلیاردها نفر از برنامه های دیزنی لذت ببرند و طرفدار آن باشند.

کنل ساندرز برای بدست آوردن بهترین دستور پخت جوجه سرتاسر ایالات متحده آمریکا را رانندگی کرد و در ۱۰۰۹ تا از آن رستورانها آن چه را که می خواست نیافت ولی اکنون مرغ سوخاری او در تمام دنیا طرفدار دارد.

باید توجه داشته باشید که روشهای خود را همیشه مورد ارزیابی مجدد قرار دهید چون همیشه راه بهتری وجود دارد. اگر کاری را اشتباه انجام داده اید. اکنون وقت تغییر روش است. با هر بار بازنگری کار خود چیزهای جدیدی می آموزید. و راه جدیدتری برای رسیدن به هدف پیدا می کنید.

امروز روزی است که باید سفر خود را آغاز کنید. از سماجت و پافشاری امروز برای موفقیت فردا استفاده کنید.

پایدار و ثابت قدم باشید

واحد مشاوره

داستان پروانه

مردی یک پیله پروانه پیدا کرد. و آن را با خود به خانه برد. یک روز سوراخ کوچکی در آن پیله ظاهر گشت مرد که این صحنه را دید به تماشای منظره نشست ساعتها طول کشید تا آن پروانه توانست با کوشش و تقلای فراوان قسمتی از بدن خود را از آن سوراخ کوچک بیرون بکشد.

پس از مدتی به نظر رسید که آن پروانه هیچ حرکتی نمی کند و دیگر نمی تواند خود را بیرون بکشد. بنابراین مرد تصمیم گرفت به پروانه کمک کند!

او یک قیچی برداشت و با دقت بسیار کمی آن سوراخ را بزرگتر کرد. بعد از این کار پروانه به راحتی بیرون آمد.

اما چیزهایی عجیب به نظر می رسید. بدن پروانه ورم کرده بود و بالهایش چروکیده بود مرد همچنان منتظر ماند او انتظار داشت بالهای پروانه بزرگ و پهن شود تا بتواند این بدن چاق را در پرواز تحمل کند. اما چنین اتفاقی نیفتاد.

در حقیقت پروانه ما باقی عمر خود را به خزیدن به اطراف با بالهای چروکیده و تن ورم کرده گذراند و هرگز نتوانست پرواز کند.

آنچه این مرد با شتاب و مهربانی خود انجام داد سبب این اتفاق بود. سوراخ کوچکی که در پیله وجود داشت حکمت خداوند متعال بود. پروانه باید این تقلا را انجام می داد تا مایع موجود در بدن او وارد بالهایش شود تا بالهایش شکل لازم را برای پرواز بگیرند.

بعضی مواقع تلاش و کوشش و تحمل مقداری سختی همان چیزی است که ما در زندگی به آن نیاز داریم. اگر خداوند این قدرت را به ما می داد که بدون هیچ مانعی به اهداف خود برسیم آنگاه چنین قدرتی که اکنون داریم نداشتیم.

اگر کسی دست شما را بگیرد دیگر پرواز نخواهید کرد.

اعتماد به نفس تان روز افزون باد

مشاور شما